

گسترش حق رأی، دموکراسی و نابرابری درآمدها: یک الگوی نظری و برخی شواهد از ایران

وحید مهربانی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۳۱

چکیده

نابرابری در توزیع درآمد و ثروت به مثابه یک شاخص اقتصادی-اجتماعی از حساس‌ترین متغیرهای سیاستی است که احتمال اثرپذیری آن از ساختارهای سیاسی بسیار زیاد است. بر این اساس، روند دموکراتیزه شدن در قرون اخیر که با گسترش حق رأی همراه بوده، سببی از تحولات اقتصادی را موجب گردیده که از جمله آنها مسأله بسیار مورد مناقشه توزیع مجدد درآمد و نابرابری درآمد و ثروت است. برای بررسی این موضوع، از رویکرد اقتصاد خرد نئوکلاسیک و یک اقتصاد فرضی بهره گرفته و چگونگی تأثیرپذیری توزیع مجدد و نابرابری درآمدها از گسترش حق رأی در جامعه‌ای که ارکان قدرت سیاسی و اقتصادی آن در اختیار طبقه ممتاز اشراف و ثروتمندان است، نشان داده می‌شود. در این چارچوب تحلیلی، هر چه حق رأی در جامعه گسترش می‌یابد و به طبقات اجتماعی فقیرتر نفوذ می‌کند، نرخ بهینه مالیاتی افزایش یافته و توزیع مجدد درآمد به سمت اقشار فقیر وسیع‌تر می‌گردد و لذا نابرابری کاهش می‌یابد. شواهد به دست آمده برای ایران حکایت از آن دارد که دموکراسی را می‌توان عاملی تعیین‌کننده در توزیع یا باز توزیع درآمدها دانست.

واژگان کلیدی: دموکراسی، حق رأی، نرخ بهینه مالیاتی، توزیع مجدد، نابرابری

طبقه‌بندی JEL: D01, D63, C12, P16

۱- مقدمه

نابرابری درآمدها یک شاخص اقتصادی-اجتماعی است که همین ویژگی دایره مطالعات راجع به آن را بسیار فراخ گردانیده است. علم اقتصاد اساساً زیر مجموعه‌ای از علوم انسانی است و لذا مسائل اقتصادی در هر کشوری مستقل از مسائل دیگر اجتماعی و به خصوص مقوله‌های سیاسی آن نیست. اینکه تصمیمات سیاسیون و تحولات سیاسی، اوضاع اقتصادی جوامع را متأثر می‌سازد، یک واقعیت آشکار بوده و از دیرباز علماء رشته‌های مختلف در پی تحلیل این پیوند اقتصاد و سیاست بوده‌اند اما تنها در دهه‌های اخیر است که اقتصاددانان وارد بحث در چنین حوزه‌های میان رشته‌ای شده و به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند؛ در حالی که در گذشته‌های دور فلاسفه و جامعه‌شناسان در این گونه مسائل اظهار نظر می‌کردند.

توجه به اهمیت ساختار سیاسی یک جامعه در تعیین اوضاع اقتصادی باعث گردید تا اقتصاددانانی که نسبت به تمایزات طبقه‌ای افراد دغدغه خاطر دارند، به تحقیق و پژوهش در رابطه با اثر نظام‌های سیاسی بر گستره بازتوزیع درآمد و ثروت و نابرابری درآمدها بپردازند. از آنجا که دموکراسی به صورت نوین آن یک نظام سیاسی تقریباً جدید است، بسیاری را در این اندیشه فرو برده است که عواقب گسترش این ساختار سیاسی برای شکاف‌های درآمد و ثروت در جامعه‌ای که این رویداد را تجربه می‌کند، چیست.

در حالی که بررسی آثار تحولات سیاسی بر اقتصاد می‌تواند بسیار گسترده و مورد چالش باشد، در این مقاله سعی می‌گردد تا بر موضوعی خاص در این زمینه تمرکز شود و آن چگونگی تأثیرپذیری نابرابری درآمدها در یک حکومت خودکامه از نوع الیگارشی و یا آریستوکراسی از ارتقاء سطح دموکراسی به صورت گسترش حق رأی است. به عبارت دیگر، مسأله این است که آیا اصولاً دموکراسی در تغییرات نابرابری نقشی دارد یا اگر چنین است دموکراتیزه شدن یک جامعه استبدادی، نابرابری درآمدها را در چه جهتی می‌راند و آیا چنین چیزی می‌تواند به حال فقرا سودمند باشد.

رویکرد تحلیل این مسأله در مقاله پیش رو، رهیافت نئوکلاسیک است. معیار اصلی انتخاب این نحله فکری آن است که انسجام الگوهای نئوکلاسیک امکان اثبات ریاضی بسیاری از نظریه‌ها و قدرت تحلیلی آنها حتی آزمون الگوهای مرتبط و منجر شدن برخی از آنها به پیش‌بینی‌های نسبتاً درست و امثال آن را فراهم می‌کند که این امر از برجستگی‌های ارزشمند این رویکرد است (دادگر، ۱۳۹۰ الف: ۹۷).

بر این اساس فرضیه‌ای که در این مقاله به آزمون گذارده می‌شود، موضوع بدین شکل قابل طرح است که دموکراسی عامل تعیین‌کننده‌ای در میزان نابرابری درآمدهاست. این فرضیه با استفاده از داده‌های ایران آزمون می‌شود تا جنبه دیگری از واقعیت نابرابری در جامعه ایران شناسایی شود. در این راستا بخش‌های بعدی مقاله به ترتیب ذیل ارائه می‌شوند. در بخش دوم با مفهوم دموکراسی و

خودکامگی آشنایی صورت می‌گیرد. در بخش سوم، ادبیات مربوط به نقش دموکراسی در توزیع درآمد بحث می‌شود. روش‌شناسی و فروض تحقیق در بخش چهارم مشخص می‌شوند و بخش پنجم به معرفی الگوی نظری اختصاص دارد. در بخش ششم مقاله به ارائه شواهد تجربی از ایران پرداخته می‌شود و در نهایت، بخش هفتم نتیجه‌گیری از بحث را در بر می‌گیرد.

۲- مفهوم دموکراسی و خودکامگی

واژه دموکراسی که در فارسی تعبیر مردم‌سالاری را در برابر آن نهاده‌اند، از لفظ یونانی دموکراتیا^۱ گرفته شده است: این لفظ یونانی خود ترکیبی است از دمو^۲ (به معنای مردم) و کراتین^۳ (به معنای حکومت کردن) (بیات، ۱۳۸۱: ۲۷۰). به این ترتیب، دموکراسی از نظر لغت یعنی حکومت مردم^۴.

نوربرتو بوبیو^۵ نظریه‌پرداز برجسته علوم و فلسفه سیاسی در کشور ایتالیا می‌گوید: دموکراسی در رایج‌ترین معنا ناظر بر یکی از گونه‌های ممکن حکومت است که در آن قدرت نه در دست یک یا چند کس، که از آن همگان یا به بیان دقیق‌تر، اکثریت است (بوبیو، ۱۳۷۶: ۱۵).

هر چند تعاریف مختلفی از دموکراسی ارائه شده است اما آنچه که مبرهن می‌نماید، گسترش یافتن تعریف دموکراسی است تا بتواند فلسفه‌ای را که مبتنی بر حق و امکان فعالیت کردن یک ملت، چه به طور مستقیم و چه از طریق نماینده‌ها به منظور کنترل و اداره نهادها جهت رسیدن به اهداف خود است، توضیح دهد. چنین فلسفه‌ای ارزش زیادی را برای برابری افراد و آزاد شدن آنها از محدودیت‌هایی که خودشان تحمیل نکرده‌اند، قائل است. این فلسفه تأکید دارد بر محدودیت‌ها و قیود ضروری که فقط با موافقت اکثریت وضع شده است و از اصل برابری تبعیت می‌کند (The Columbia Electronic Encyclopedia, 2004).

حال به تعریفی خاص از دموکراسی اشاره می‌شود تا مبنای کار در این مطالعه قرار گیرد و در برگیرنده تعاریف دیگر آن نیز باشد. دموکراسی یک حکومت جمعی است که در آن، از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع به طور مستقیم یا غیر مستقیم، در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آنها مربوط می‌شود شرکت دارند، یا می‌توانند شرکت داشته باشند (کوهن ۱۳۷۳: ۲۷). طبق این تعریف، مردم یا وکیلان آنها (نمایندگان) می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی از جمله در انتخاب نوع سیستم مالیاتی و نرخ آن که بر توزیع مجدد درآمدها و لذا نابرابری درآمدها مؤثر است،

1. Demokratia
2. Demos
3. Kratein
4. Rule of the people
5. Norberto Bobbio

نقش مهم و تعیین کننده‌ای داشته باشند.

زیر بنای حکومت‌های استبدادی و مطلقه را "حق الهی پادشاهان"^۱ تشکیل می‌داد. این نظریه مبین این بود که پادشاهان حق سلطنت کردن را به موجب قانون الهی و طبیعی از نیاکان خویش به ارث می‌برند و در ضمن هیچگونه مسؤولیتی هم در مقابل ملت ندارند (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۱۷۰).

بر این اساس، نظام‌های استبدادی شکل گرفتند که دیکتاتوری^۲، اتوکراسی^۳، آریستوکراسی^۴ و الیگارشسی^۵ از آن جمله‌اند. این نظام‌ها با هر شکلی و با هر عنوانی در نقطه مقابل دموکراسی قرار دارند. در این حکومت‌ها یک فرد، یک حزب یا یک گروه از افراد به جای همگان و برای همه تصمیم می‌گیرند و ترجیحات خود را بر توده مردم (که عمدتاً افراد محروم جامعه هستند) تحمیل می‌نمایند. در اینجا بیشتر بر آریستوکراسی و الیگارشسی تأکید می‌شود که دارای ویژگی‌های ذیل هستند.

آریستوکراسی اصطلاحی است مأخوذ از ریشه یونانی آریستوکراتیا^۶ (به معنای حکومت بهترین‌ها) که در زبان سیاست به مفهوم حکومت اشراف و نجبا به کار می‌رود. در یونان قدیم مراد از آریستوکراسی نوعی از حکومت بود که زمامداران آن اشراف و نجبا باشند، درحالی که منظور از آریستوکراسی در قرون جدید، حکومت طبقه ممتاز یا نخبگان اجتماعی به زیان توده مردم است (علی بابایی، ۱۳۸۲: ۲۵).

آریستوکراسی از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند. از نظر تاریخی، آریستوکراسی‌ها متکی بر مقدار دارایی به دست آمده و یا به صورت وراثتی بوده‌اند و علی‌رغم درگیری‌های بسیار با مقام سلطنت، در قالب پادشاهی رشد یافته‌اند. معیارهای دیگر علاوه بر میزان ثروت و زمین که می‌توانند منشأ این‌گونه حکومت‌ها باشند عبارت‌اند از: سن، نژاد، قابلیت نظامی و یا فضیلت فرهنگی. الیگارشسی هم اصطلاحی مأخوذ از ریشه یونانی الیگوس^۷ (به معنای معدود و اندک) است. الیگارشسی از لحاظ لغوی به معنای سیادت گروه معدود بوده و در علم سیاست به معنای سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ است و یکی از اشکال حکومتی در نظام‌های استثماری به شمار می‌رود (همان: ۱۰۳).

1. Divine right of kings
2. Dictatorship
3. Autocracy
4. Aristocracy
5. Oligarchy
6. Aristokratia
7. Oligos

۳- ادبیات موضوع

مبانی فکری دموکراسی به قرن‌ها قبل از میلاد مسیح (ع) در یونان باستان و علمایی همچون ارسطو بر می‌گردد. ارسطو دموکراسی را نوعی حکومت می‌دانست که در آن آزادمردان فرمان رانند ... و نخستین نوع دموکراسی از دید او آن بود که از همه انواع آن به اصل برابری^۱ نزدیک‌تر باشد. در این نوع دموکراسی، قانون تهیدستان را از توانگران برتر نمی‌نهد و هیچیک از آنها را بر دیگری حاکم نمی‌گرداند، بلکه همه را برابر و همسنگ^۲ می‌شمرد (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۶۶-۱۶۵).

اصل برابری که مورد توجه ارسطو نیز بوده از اصول^۳ بسیار مهم دموکراسی است. اما آنچه که در مورد این اصل محل بحث قرار دارد، این است که برابری در چه چیزی منظور است. در پاسخ به این سؤال گفته می‌شود شهروندان در برابر قانون بایستی یکسان و برابر باشند (بیات، ۱۳۸۱: ۲۷۴) ولی در این ارتباط که این برابری تنها از لحاظ سیاسی است یا شامل دیگر زمینه‌ها هم می‌شود، شاید بتوان گفت که دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه معتقد است اصل برابری در نظام دموکراسی، تنها در حوزه سیاسی موضوعیت دارد و از حدود آن خارج نمی‌شود. اما قائلین به این دیدگاه این عقیده را هم دارند که برابری سیاسی محقق نمی‌شود مگر با برابری اقتصادی از جمله در توزیع ثروت‌ها، درآمدها و غیره. دیدگاه دوم بیانگر آن است که برابری می‌تواند از حدود سیاسی خارج شده و معنای درجه‌ای از برابری فرصت‌ها در همه زمینه‌ها (اقتصاد، آموزش و غیره) را به خود بگیرد (همان).

به عبارت دیگر در دیدگاه اول، برابری اقتصادی نوعی ابزار یا هدف واسطه برای برابری سیاسی است اما در دیدگاه دوم، برابری اقتصادی خود هدف است و در صورت عدم تأمین آن دموکراسی شکل نمی‌گیرد. در واقع، برابری اقتصادی جزء ذاتی دموکراسی است نه اینکه مانند دیدگاه اول موضوعی خارج از مفهوم دموکراسی باشد و سپس به آن القاء گردد.

با این وصف از ویژگی دموکراسی، دو جبهه مخالف در زمینه اثر دموکراسی بر نابرابری درآمدها شکل گرفته‌اند. گروه اول از اندیشمندانکه معتقداند دموکراسی به یک سیستم طبقاتی برابرتر منجر نمی‌شود، در دو مکتب قرار می‌گیرند: عمل‌گراها^۴ و مارکسیست‌ها. عمل‌گراها چنین ادعا می‌کنند که شکل حکومت، خواه دموکراتیک خواه غیر دموکراتیک، سوسیالیست یا غیر سوسیالیست، تأثیری بر نظام قشربندی ندارد زیرا نیازهای اقتصادهای صنعتی نوین ایجاب کننده تفاوت‌های مشابه درآمدی در میان گروه‌های شغلی، میزان تحرک مشابه و سیاست‌های حکومتی مشابه است. هر تغییری

1. Principle of equality

2. Pari passu

۳. سایر اصول دموکراسی عبارت‌اند از: اصل مشارکت، اصل حاکمیت مردم و اصل سیستم نمایندگی.

4. Functionalists

در نظام توزیع به عنوان ماحصل "منطق نظام صنعتی" توضیح داده می‌شود. تحولات صنعتی و فناورانه به الگویی همگرا از توسعه نظام‌های قشربندی در تمام جوامع صنعتی پیشرفته منتهی می‌شوند. مارکسیست‌ها همانند عمل‌گراها اما با دلایلی متفاوت فرض می‌گیرند که خط مشی‌ها، آن‌گونه که حداقل در جوامع غیر کمونیستی تجربه شده است، اثر بسیار ناچیزی دارد. طبقه سرمایه‌دار از طریق قدرت اقتصادی خود قادر است تا بر دولت تسلط یابد یا آن را کنترل نماید و از قدرت خود بر دولت در جهت حفظ موقعیت اقتصادی خویش استفاده کند. در نتیجه دموکراسی عمدتاً یک فریب است (Hewitt, 1977: 452).

در مقابل، عده‌ای از متفکران بر این باورند که دموکراسی عاملی در جهت تعدیل نابرابری‌هاست. استدلال‌های ارائه شده در دفاع از این دیدگاه بسیار متنوع است. قائلین به تضاد میان دموکراسی و توسعه به تفاوت جهت‌گیری سیاستی در نظام‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک اشاره می‌کنند و چنین بحث می‌کنند که دولت‌های کشورهای که دارای نظام دموکراتیک هستند، باید حمایت اکثریت رأی دهندگان را جلب کنند. این دولت‌ها برای حفظ این محبوبیت مجبورند سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که تقاضای مردم برای هزینه‌های رفاهی بیشتر به صورت توزیع مجدد را برآورده سازند. نظام‌های دموکراتیک مجبورند تقریباً همه توجه خود را به مسأله توزیع مجدد معطوف کنند و مسائل مرتبط با سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه را به بوته فراموشی بسپارند.

به عبارت دیگر، دموکراسی بر سیاست‌های تطمیع مردم متکی است. نظام‌های دموکراتیک در برقراری موازنه میان سیاست‌هایی که بر تخصیص منابع تأکید می‌ورزند، از یک سو به افزایش رشد می‌انجامند و از سوی دیگر، سیاست‌هایی که در پی توزیع مجدد هستند، برابری را بر بهره‌وری مقدم می‌شمارند (لفت‌ویچ، ۱۳۸۳: ۶۶-۶۵).

استدلال دیگری که مطرح است بر محور توزیع قدرت سیاسی می‌چرخد. گفته می‌شود که دموکراسی توزیع قدرت سیاسی را از ثروتمندان به فقرا منتقل می‌کند (Hewitt, 1977: 451). دلیل وجود چنین روندی به فعالیت گروه‌های ذی‌نفع^۱ در یک جامعه دموکراتیک بر می‌گردد. در حکومت استبدادی، افراد چندان این حق و آزادی را ندارند تا برای جستجوی منافع و گرفتن حقوق از دست رفته خود به ایجاد احزاب و گروه‌های صاحب نفوذ مبادرت کنند اما با تداوم نابرابری‌ها و توزیع غیر عادلانه درآمد و ثروت و افزایش درک سیاسی مردم، افراد اجتماع در می‌یابند که می‌توانند با تشکیل احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفع در جریان مبادلات سیاسی نقش بازی کنند. در نتیجه، افراد به تدریج در داخل احزاب و گروه‌های ذی‌نفع متعدد سازمان‌دهی می‌شوند و زمینه مهیا می‌شود تا افرادی که در گذشته (در حکومت خودکامه) از منافع اقتصادی محروم بوده‌اند، اکنون (در دموکراسی) عایداتی را کسب کنند

1. Interest groups

(مهربانی، ۱۳۸۵: ۱۱۱). مهربانی (۱۳۸۶الف) با برشمردن اصول اساسی دموکراسی و بررسی تطبیقی آن با خودکامگی بر اساس سه محور توزیع قدرت، تفاوت در جهت‌گیری سیاستی و تأثیر گروه‌های فشار و ذی‌نفع، چنین نتیجه گرفته که با یکسان در نظر گرفتن سایر شرایط میان دو جامعه، یکی دموکراتیک و دیگری خودکامه، نظام دموکراسی به برابری در توزیع درآمد نزدیک‌تر است. با چنین وصفی از اثرپذیری نابرابری از دموکراسی، بالاخره چگونگی و گسترش فرایند دموکراتیزه شدن ساختار توزیع درآمد، محل بحث است.

۴- روش‌شناسی و فروض

برای بررسی موضوع از تحلیل اقتصاد خرد و روش‌شناسی قیاسی^۱ استفاده می‌شود. یعنی با استفاده از فروض مطروحه و تحلیل‌های نظری، مسأله مورد تحلیل قرار گرفته و پس از آن در جهت ارائه شواهد برای جامعه ایران، تلاش می‌شود.

وقتی یک حکومت خودکامه، دموکراتیزه می‌شود (به طور تدریجی و نه یکباره از طریق کودتا، انقلاب و غیره)، ابتدا این طبقه ثروتمند و اشرافی است که از حق رأی برخوردار می‌شود چرا که این طبقه در حکومت خودکامه (مخصوصاً از نوع الیگارشسی یا آریستوکراسی) اداره امور را در دست دارد و لذا در حرکت به سمت دموکراسی، این گروه از امتیازاتی برخوردار خواهد بود و دیگران یا از حقوقی مانند حق رأی محروم هستند و یا به میزان اندکی بهره‌مندند. اما هر چه دموکراتیزه شدن رشد کند، افراد بیشتری حق رأی پیدا می‌کنند و می‌توانند نمایندگان خود را به پارلمان بفرستند تا دیگر پارلمان در انحصار اغنیا و طبقه ممتاز نباشد.

برای ملموس نمودن بحث و تحلیل مناسب‌تر موضوع، به پیشینه کشور انگلستان در امر دموکراتیزه شدن توجه می‌شود تا از نکات موجود در این رویداد استفاده گردد.

تجربه دموکراتیزه شدن انگلستان که قدیمی‌ترین دموکراسی نمایندگی را دارد، این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد. گشایش دموکراتیک در انگلستان به قرن هفدهم بر می‌گردد. در سال ۱۶۸۸ میلادی پس از رخداد آنچه که به "انقلاب با شکوه" معروف است، پارلمان بدون خون‌ریزی، پادشاه وقت را از سلطنت خلع کرد و ویلیام و مری را به جای وی برگزید و بدین ترتیب "حق الهی سلطنت" (یعنی منشأ پیدایش نظام‌های استبدادی) برای همیشه ملغی گردید و پارلمان سیادت سیاسی خود را به دست آورد.

با وجود تحولات عظیم قرن هجدهم از جمله وقوع انقلاب صنعتی و آثار آن بر جنبه‌های گوناگون زندگی فردی و حیات جمعی مردم انگلستان ... نظام پارلمانی این کشور کم و بیش تا اوایل قرن نوزدهم بی تغییر بر جای ماند. تا سال ۱۸۳۰ پارلمان جایگاه نمایندگان اشراف، زمین

1. Deductive

داران و سوداگران ثروتمند بود که می‌توانستند حکومت را با نگرش بر منافع خویش راهبری کنند و حق رأی تنها از آن کسانی بود که حد معینی از دارایی را مالک بودند. بنابراین لایه زیرین طبقه متوسط و نیز تمامی طبقه کارگر سهمی در حکومت نداشتند و بسیاری از کشاورزان فقط اجاره‌دار زمین بودند و از حق رأی نصیبی نداشتند ... این وضع سرانجام ناخرسندی همگانی را برانگیخت و مردم اصلاح پارلمان را همچون گره گشای همه دشواری‌ها خواستار شدند. لایحه اصلاح سال ۱۸۳۲ پس از بحث‌های آتشین و مناقشاتی تند، سرانجام به تصویب رسید که در نتیجه آن، میزان دارایی مورد نیاز به عنوان شرط لازم حق رأی تقلیل یافت؛ به طوری که تعداد بیشتری از افراد دارای حق رأی شدند (میل، ۱۳۶۹: ۱۱-۱۰).

حال بجاست که یکی از نتایج دموکراتیزه شدن را، اعطای حق رأی به طبقات کم درآمدتر و پایین‌تر جامعه در نظر گرفت. یک سطح آستانه حداقلی^۱ از درآمد به عنوان ملاک دارا بودن حق رأی در نظر گرفته می‌شود که با \bar{y} نشان داده شده است؛ به گونه‌ای که هر فردی که درآمدی بیش از آن را داشته باشد، از حق رأی برخوردار خواهد بود و هر فردی که درآمدی کمتر از آن را دارا باشد، از حق رأی محروم خواهد شد. بنابراین بر طبق انتظار، با افزایش نفوذ دموکراسی در جامعه و بهره‌مند شدن تعداد بیشتری از افراد از حق رأی، \bar{y} به سطوح پایین‌تر منتقل می‌گردد، بدین معنا که اکنون عده‌ای به جمعیت رأی دهندگان اضافه شده‌اند که همگی درآمدهای پایینی دارند و در واقع فقرای جامعه را تشکیل می‌دهند. در این الگو، فروض ذیل مورد استفاده قرار می‌گیرند:

- ۱- میزان و گستره توزیع مجدد درآمد، توسط یک فرایند رأی‌گیری تعیین می‌گردد.
 - ۲- رأی‌گیری از نوع اکثریت ساده^۲ است.
 - ۳- ترجیحات افراد در مورد سطح مالیات‌ها و یارانه‌ها به صورت تک اوجی^۳ است.
 - ۴- همه مؤدیان مالیاتی به طور برابر از یارانه بهره‌مند می‌گردند.
 - ۵- مالیات‌ها از نوع مالیات بر درآمد تناسبی‌اند.
- بر اساس فروض فوق سعی می‌شود تا آثار گسترش حق رأی بر توزیع مجدد درآمد از طریق

1. Minimal threshold

۲. اکثریت ساده به این معناست که نصف به اضافه یک از افراد به یک گزینه رأی دهند.

3. Single-peakedness

۴. ترجیحات تک اوجی مثلاً در مورد سطوح مخارج دولتی بدین معناست که: هر رأی دهنده‌ای مرجح‌ترین سطح از مخارج را در نظر دارد و هر چه مخارج دولت نسبت به این سطح، افزایش یا کاهش یابد، سطح رجحان رأی دهنده کاهش می‌یابد (Romer and Rosenthal, 1979:145). بخش زیادی از ادبیات علوم سیاسی و اقتصاد سیاسی روی چنین ترجیحات تک اوجی متمرکز هستند. دلیل آن این است که ترجیحات تک اوجی، قضیه معروف و قدرتمند رأی دهنده میانه را به وجود می‌آورد که بر اساس آن راه ساده‌ای برای تعیین سیاست‌های تعادلی از مجموعه ترجیحات فردی ایجاد می‌گردد (عجم اوغلو و رابینسن، ۱۳۹۰: ۱۵۶).

نقش دولت در این ارتباط بررسی شود چرا که تحلیل‌های نهادی-سیاسی ادعا می‌کنند که دولت عامل مهمی در زمینه مسأله نابرابری درآمدهاست، بر عکس تفاسیر توسعه‌ای-اجتماعی که دولت را به عنوان یک عامل اثرگذار ضعیف معرفی می‌کنند (9: Brady and Leicht, 2003).

۵- الگو

الگوی نظری مورد استفاده در این مقاله برگرفته از مطالعه مهربانی (۱۳۸۶ب) در رابطه با اثر دموکراتیزه شدن یک جامعه خودکامه است. در آن مطالعه که صرفاً جنبه نظری داشت، تنها بحث بازتوزیع مورد توجه بود و لذا در اینجا تلاش می‌شود تا در مطالعه پیش رو با تعمیم آن الگو به بحث نابرابری، اهداف تحقیق تأمین شود.^۱

اکنون اقتصادی معرفی می‌شود که شامل تعدادی محدود اما زیادی از عاملان اقتصادی است که با $i = 1, \dots, N$ نشان داده می‌شوند.^۲ هر یک از این افراد دارای درآمد اولیه y_{i0} است که بر اثر فرایند توزیع درآمد اولیه معین شده است و همه آنها ترجیحات یکسانی^۳ دارند. این ترجیحات افراد از درآمد آنها بعد از توزیع مجدد درآمد و نیز از نحوه توزیع درآمد در میان افراد جامعه تأثیر می‌پذیرد. منطق ملحوظ داشتن ترجیحات، به ترتیب مطرح شده آن است که افراد در صورتی که خودشان (در توزیع درآمد، امکانات و غیره) سهمی باشند، برای تقسیم منافع گروهی بین خود و فردی که می‌شناسند، برابری را به منزله اصلی اخلاقی اجرا می‌کنند. در صورتی که اگر فقط تصمیم گیرنده باشند و ذی‌نفع نباشند، برابری را به منزله یک ارزش اجتماعی کمتر لحاظ می‌کنند (انصاری سامانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۲).

از آنجا که ترجیحات افراد یکسان است، تحلیل بر روی یک فرد نوعی متمرکز می‌شود و تابع مطلوبیت این فرد به صورت کلی زیر تعریف می‌شود:

$$U_i = V(y_{i1}) + W(y_{11}, \dots, y_{N1}) \quad (1)$$

در تابع (۱)، جزء اول در سمت راست تساوی (V) مطلوبیت فرد از درآمد خودش بعد از پرداخت مالیات و دریافت یارانه (یعنی بعد از توزیع مجدد) است در حالی که جزء دوم (W) بیانگر

۱. عجم اوغلو و رابینسن (۱۳۹۰) نیز الگویی برای سیاست بازتوزیعی بر اساس رأی دهنده میانه ارائه کردند. در الگوی آنها نیز نظام سیاسی نرخ مالیات غیر منفی بر درآمد افراد وضع می‌کند و عواید حاصل را به طور یکجا میان همه شهروندان باز توزیع می‌کند. فرق این است که در آن الگو هزینه مالیات ستانی نیز لحاظ می‌شود (رجوع شود به عجم اوغلو و رابینسن، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۶۵).

۲. در این تحلیل از مقاله (Gradstein et al., 2001) استفاده شده است.

3. Identical preferences

مطلوبیتی است که او از بابت توزیع درآمد در میان جمعیت به دست می‌آورد و مهم بودن نحوه توزیع درآمد در جامعه را نزد فرد نشان می‌دهد. تابع W رجحان مربوط به برابری را ثبت می‌کند به این معنا که مقدار یا ارزش آن در نتیجه یک انتقال برابر ساز^۱ از یک فرد ثروتمند به یک فرد فقیر، افزایش می‌یابد. پیرو رویکرد نئوکلاسیک، فرد نوعی در پی به حداکثر رساندن مطلوبیت خویش است چرا که از منظر ارتدکس‌ها، رسالت نظریه اقتصاد سیاسی تنها پیش‌بینی رفتارها آنهم بر اساس فرض عقلانیت ابزاری است. بر مبنای آن، بر همه انسان‌ها تنها انگیزه حداکثر کردن منفعت کوتاه مدت شخصی حاکم است. به نظر طرفداران این رویکرد، تنها بر اساس این رفتار انفرادی خاص می‌توان به تخصیص بهینه منابع و رفاه نایل آمد. طبق این رویکرد، علمی بودن اقتصاد سیاسی نیز در گرو پذیرش همین پیش فرض است (دادگر، ۱۳۹۰: ۱۱۱).

حال مناسب است که W را به یک معیار نابرابری استاندارد مانند ضریب جینی مرتبط ساخت و مطلوبیت فرد i را به صورت ترکیبی خطی از درآمد خود فرد و چنین معیار نابرابری در نظر گرفت. این مطلب را می‌توان در رابطه ذیل نشان داد:

$$U_i = y_{i1} - I(y_{11}, \dots, y_{N1}) \quad (2)$$

در تابع (۲)، I شاخص نابرابری درآمدی است که تابعی از درآمد افراد جامعه است و لذا علامت منفی قبل از آن بدین معناست که نابرابری درآمدی برای فرد i عدم مطلوبیت دارد و لذا هرچه شاخص نابرابری (I) افزایش یابد، از مطلوبیت او کاسته می‌شود. همچنین اگر شاخص نابرابری صفر باشد، این معنا که برابری کامل در توزیع درآمد وجود داشته باشد، مطلوبیت فرد حداکثر می‌شود. اکنون مساله توزیع مجدد رسمی که همانا فرایند مالیات ستانی دولت و اعطای یارانه به افراد فقیر و کم درآمد (گروه‌های هدف) است را وارد بحث می‌کنیم چرا که همواره یکی از اهداف وضع مالیات، اصلاح توزیع درآمد و دادن یارانه به کسانی که استحقاق دارند، می‌باشد (لیارد، ۱۳۷۷: ۹۹). به تبعیت از سنت مستمر ادبیات موجود در این زمینه، فرایند توزیع مجدد به صورت ترکیبی از مالیات بر درآمد^۲ تناسبی و پرداخت یکجا^۳ در نظر گرفته می‌شود^۴. اگر t نرخ مالیات بر درآمد باشد، اضافه بار مالیاتی^۵ (D) به صورت زیر تعریف می‌گردد:

1. Equalizing transfer

۲. منظور از مالیات بر درآمد، مالیات بر درآمد ناشی از کار یا به عبارتی مالیات بر مزد و حقوق است. بنابراین وضع مالیات با ایجاد اضافه بار مالیاتی (deadweight-loss) همراه خواهد بود.

3. Lump-sum transfer

۴. فروض ۴ و ۵

۵. اضافه بار مالیاتی آن عایدات و منافع است که قبل از وضع مالیات در جامعه وجود داشته و توزیع شده است، اما با وضع مالیات، این عایدات از بین رفته و نصیب هیچکس حتی دولت هم نشده است.

$$D = B(t) \bar{Y}_0, \quad B' > 0, B'' > 0 \quad (۳)$$

در رابطه فوق، \bar{Y}_0 درآمد میانگین جامعه و $B(t)$ تابعی از نرخ مالیاتی را نشان می‌دهد که میزان اضافه بار مالیاتی را ارائه می‌کند و به طور مثبت با نرخ مالیات ارتباط دارد و از طرفی:

$$B(0) = 0, \quad B(1) = 1$$

با وارد کردن بحث اضافه بار ناشی از وضع مالیات، رابطه میان درآمد قبل و بعد از توزیع مجدد درآمد برای فرد i را می‌توان به صورت زیر نوشت:

$$y_{i1} = (1 - t)y_{i0} + [t - B(t)]\bar{Y}_0 \quad (۴)$$

در معادله (۴)، y_{i1} عبارت است از درآمد فرد پس از پرداخت مالیات و دریافت یارانه. اولین جمله در سمت راست این معادله، درآمد فرد i در قبل از مالیات ستانی و سپس بازتوزیع آن منتهای میزان مالیاتی که او می‌پردازد، اشاره دارد و جمله دوم اشاره به عایدی او از بابت یارانه‌های دولت دارد چرا که $t\bar{Y}_0$ نشان می‌دهد هر فرد جامعه (که مستحق دریافت یارانه است)، به طور متوسط چه میزان از یارانه‌ها را دریافت می‌کند. جمله $B(t)\bar{Y}_0$ هم بیانگر این است که به طور متوسط هر فرد چه میزان از درآمد را به علت اضافه بار از دست می‌دهد.^۱

قبلاً نشان داده شد که شاخص نابرابری (I) تابعی از درآمد افراد جامعه است. حال می‌توان با جایگذاری معادله (۴) به جای درآمد هر یک از افراد در شاخص نابرابری، رابطه‌ای را میان شاخص نابرابری و نرخ مالیات برقرار کرد:

$$I(t) = I[\{(1 - t)y_{10} + (t - B(t))\bar{Y}_0\}, \dots, \{(1 - t)y_{N0} + (t - B(t))\bar{Y}_0\}] \quad (۵)$$

و اگر معادله (۴) را در معادله (۲) نیز جایگزین کنیم، مطلوبیت فرد i به صورت زیر به دست خواهد آمد:

$$U_i = (1 - t)y_{i0} + [t - B(t)]\bar{Y}_0 - I(t) \quad (۶)$$

طبق معادله (۶)، مطلوبیت شخص تابعی از درآمد او و نرخ مالیاتی است و می‌توان با استفاده از این رابطه تعادل را نشان داد.

از آنجا که در معادله (۶)، \bar{Y}_0 و y_{i0} مقادیری معین و داده شده^۲ هستند، از تابع مطلوبیت فرد (رابطه فوق) نسبت به t دیفرانسیل می‌گیریم. لذا طبق شرایط مرتبه اول خواهیم داشت:

$$\frac{dU_i}{dt} = -y_{i0} + [1 - B'(t)]\bar{Y}_0 - \frac{dI}{dt} = 0 \quad (۷)$$

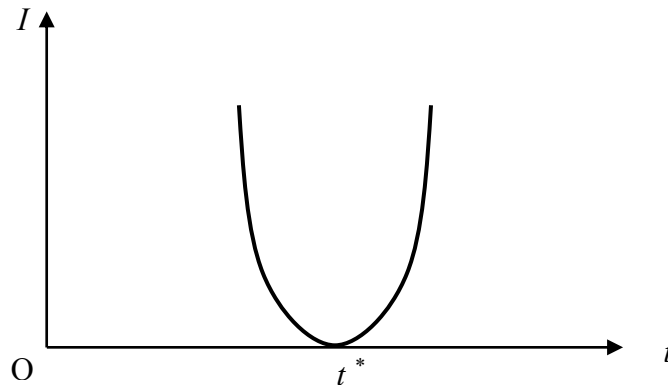
از حل رابطه (۷)، نسبت به t ، آن نرخ مالیاتی که باعث می‌شود با توزیع مجدد، برابری کامل

۱. درآمد متوسط جامعه بعد از توزیع مجدد عبارت خواهد بود از: $\bar{Y}_1 = [1 - B(t)] \bar{Y}_0$

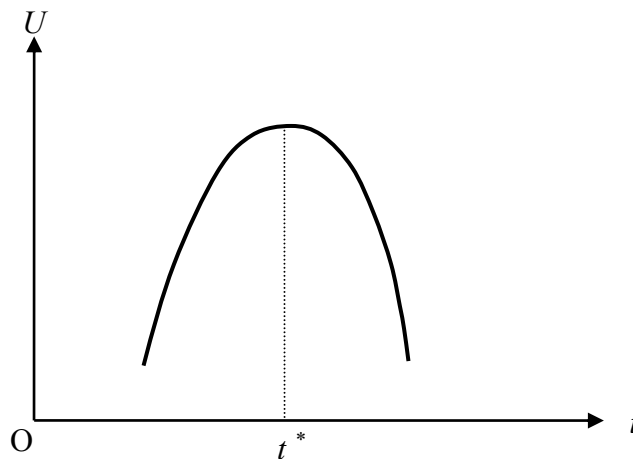
2. Given

درآمدی حاصل گردد و مطلوبیت فرد را حداکثر سازد، به دست می‌آید و نرخ بهینه مالیاتی^۱ نامیده و با t^* نشان داده می‌شود. این مطلب در شکل‌های ۱ و ۲ به نمایش درآمده است.

شکل ۱. نرخ بهینه مالیات بر درآمد



شکل ۲. ترجیحات تک اوجی نسبت به نرخ مالیاتی



در شکل ۱ شاخص نابرابری درآمدی در مقابل نرخ مالیاتی ترسیم شده و نشان می‌دهد که در t^* نابرابری وجود ندارد. شکل ۲ به خوبی ترجیحات تک اوجی را نشان می‌دهد که در t^* حداکثر

1. Optimal tax rate

مطلوبیت برای فرد حاصل شده است.

برای اثبات اینکه در t^* مطلوبیت فرد حداکثر می‌شود از معادله (۷) مجدداً نسبت به t دیفرانسیل گرفته می‌شود:

$$\frac{d^2U_1}{dt^2} = -B''(t)\bar{Y}_0 - \frac{d^2I}{dt^2} < 0 \quad (۸)$$

شرایط مرتبه دوم ایجاب می‌کند که معادله (۸) علامت منفی داشته باشد و از آنجا که طبق تعریف $B''(t) > 0$ و برای معیارهای نابرابری درآمدی مانند ضریب جینی و ضریب تغییرات $\frac{d^2I}{dt^2} \geq 0$ بوده، پس شرایط مرتبه دوم نیز برقرار است. همانطور که قبلاً نیز بیان شد، از معادله (۷) می‌توان نرخ بهینه مالیاتی را به دست آورد. حال از معادله مذکور نسبت به t و y_{i0} دیفرانسیل گرفته می‌شود:

$$-dy_{i0} - B''(t)\bar{Y}_0 dt - \frac{d^2I}{dt^2} dt = 0$$

یا

$$-\left[B''(t)\bar{Y}_0 + \frac{d^2I}{dt^2}\right] dt^* = dy_{i0}$$

$$\frac{dt^*}{dy_{i0}} = -\frac{1}{B''(t)\bar{Y}_0 + \frac{d^2I}{dt^2}} < 0 \quad (۹)$$

از معادله (۹) پیداست که رابطه‌ای منفی میان نرخ بهینه مالیاتی و درآمد فرد وجود دارد. طبق این نتیجه، هر چه درآمد یک فرد نوعی جامعه کمتر باشد، رجحان‌های او به گونه‌ای خواهد بود که در نرخ مالیاتی بالاتر، مطلوبیت او حداکثر می‌شود. بنابراین اگر یک فرایند رأی‌گیری برای تعیین نرخ مالیاتی وجود داشته باشد، چنین فردی گزینه نرخ بالاتر را انتخاب خواهد کرد. در صورتی هم که سیاستگذاران به تعیین نرخ مالیات مشغول باشند اما گزینه مورد نظر فرد کم درآمدتر پیروز انتخابات شود، سیاستگذاران به منظور پیروزی در انتخابات سعی می‌کنند تا نرخ مرجح فرد کم درآمدتر را برگزینند. بر این اساس، انتظار می‌رود که هر چه رجحان‌های افراد کم درآمدتر بیشتر تعیین کننده باشد، بازتوزیع بیشتری به سمت فقرا صورت می‌گیرد. حال می‌توان اثر گسترش حق رأی را بر توزیع مجدد درآمد و لذا نابرابری درآمدها، بررسی کرد.

همان‌طور که فرض یک ارائه شده در بحث بیان می‌کند، میزان توزیع مجدد درآمد را افرادی که دارای حق رأی هستند، از طریق مکانیسم رأی‌گیری تعیین می‌کنند. نتیجه به کارگیری فروض دو و سه نیز این است که نتیجه انتخابات با رجحان‌های رأی دهنده میانه^۱ مطابقت دارد. پس برای شناسایی نحوه تغییرات توزیع مجدد درآمد بر اثر گسترش حق رأی، می‌توان نحوه رفتار رأی دهنده

۱. رأی دهنده میانه فردی است که در توزیع درآمد صاحب درآمد میانه است و بر طبق ترجیحات تک اوجی و رأی‌گیری بر مبنای اکثریت ساده برنده انتخابات است.

میانہ را بررسی نمود. بر این اساس، آن فردی که میزان درآمد او قبل از توزیع مجدد درآمد طبق معادله (۹) رابطه‌ای منفی با نرخ بهینه مالیاتی دارد، همان رأی دهنده میانہ است.

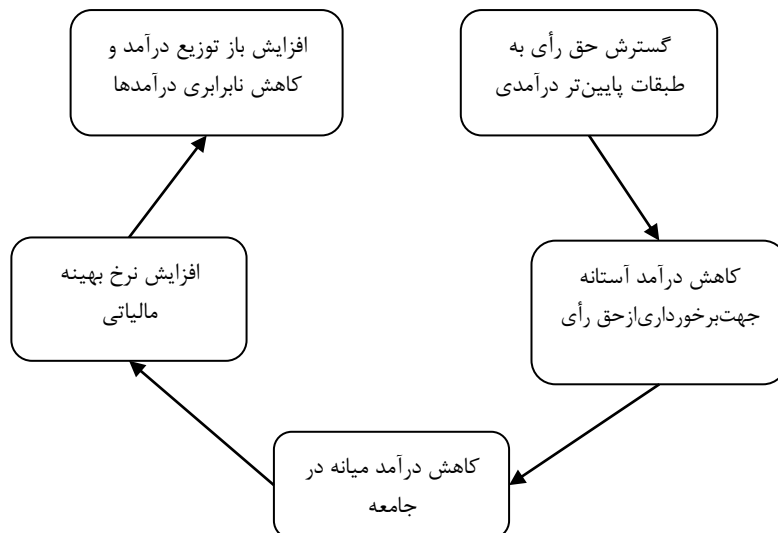
وقتی جامعه دموکراتیزه‌تر می‌شود و حق رأی به طبقات پایین‌تر درآمدی گسترش می‌یابد، سطح آستانه حداقل (\bar{Y}) که ملاک برخورداری از حق رأی است، کاهش یافته و افراد کم درآمد بیشتری به جمعیت رأی دهندگان افزوده می‌شود. در این شرایط، درآمد میانہ به سطح پایین‌تری منتقل می‌گردد یعنی اکنون فرد رأی دهنده‌ای که درآمد میانہ را در اختیار دارد، فردی کم درآمدتر است^۱ لذا با استفاده از آنچه که از معادله (۹) به دست آمد، نرخ مالیاتی بالاتری از طریق رأی‌گیری برای توزیع مجدد درآمد انتخاب می‌گردد.

با افزایش نرخ مالیاتی، توزیع مجدد بیشتری نسبت به گذشته شکل می‌گیرد و بر اساس فروض چهار و پنج، درآمد کم درآمدها افزایش یافته و درآمد پردرآمدها کاهش می‌یابد و لذا نابرابری کاهش می‌یابد. این بحث را می‌توان به صورت شکل ۳ خلاصه نمود.

در بریتانیا تا وقتی که افراد زحمتکش (طبقه کارگر) حق رأی و حق هیچگونه اظهار نظری را در حکومت نداشتند، شرایط کاری و معیشتی آنها به طرز وصف ناپذیری دلخراش بود ... اما این شرایط، در مدت کوتاهی پس از داده شدن حق رأی به طبقات کارگر که با اصلاح قوانین انتخاباتی سال ۱۸۶۷ به طور جدی آغاز شده بود، با موج‌های پی در پی تصویب قوانین مربوط به رفاه اجتماعی، به سرعت شروع به تغییر کرد (کوهن، ۱۳۷۳: ۳۲۴ و ۳۲۳).

۱. درآمد میانہ آن مقدار درآمدی است که جمعیت یعنی صاحبان درآمدها را به دو نیم تقسیم می‌کند. یعنی نیمی از جمعیت در توزیع درآمد دارای درآمدی کمتر از درآمد میانہ هستند و نیمی دیگر از جمعیت دارای درآمدی بیش از آن است. در نتیجه وقتی کم درآمدها به جمعیت رأی دهندگان اضافه می‌شوند، درآمد میانہ در سطحی پایین‌تر از درآمد میانہ قبلی خواهد بود.

شکل ۳. نمایش اثر گسترش حق رأی بر نابرابری درآمدها



۶- شواهد

بررسی‌های تجربی انجام شده بر نتیجه به دست آمده از این تحلیل صحنه می‌گذارند. مثلاً جاستمن و گراد اشتاین بیان کردند که گسترش حق رأی در بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۰۰، نابرابری درآمدها را کاهش داده است (Justman and Gradstein, 1999). لیندرت نیز با استفاده از داده‌های ۲۱ کشور از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰ در زمینه تأثیر دموکراسی، حق رأی زنان و جمعیت رأی دهندگان بر کمک‌های اجتماعی و هزینه‌های رفاهی، بهداشتی و غیره نشان داد که گسترش حق رأی زنان (به عنوان نمادی از دموکراتیزه شدن) تأثیر مثبت و معناداری بر کمک‌های اجتماعی داشته است (Lindert, 1994). عجم اوغلو و رابینسن (۱۳۹۰) همبستگی میان نابرابری و دموکراسی را در میان کشورهای مختلف بررسی نمودند. آنها نشان دادند که همبستگی مثبت (منفی) بین سهم نیروی کار (ضریب جینی) و شاخص حقوق سیاسی و شاخص ترکیبی پالتی به عنوان دو معیار دموکراسی وجود دارد.

با این وجود، نتایج برآمده از پژوهش‌های صورت گرفته در رابطه با اثر دموکراسی بر نابرابری درآمدها چندان قطعی نیستند؛ به این ترتیب که بر اساس برخی بررسی‌ها، دموکراسی اثر منفی بر نابرابری درآمدها دارد و مطالعات دیگری، وجود یک رابطه مثبت میان این دو را تأیید می‌کنند و

گروه سوم از تحقیقات هیچگونه رابطه‌ای را میان آنها نشان نمی‌دهند. به عنوان نمونه، هویت (Hewitt, C 1977)، سیلوستر (Sylwester 2002) و روونی و لی (Reuveny and Li 2003) به اثر منفی و از لحاظ آماری معنادار دموکراسی بر نابرابری دست یافتند اما لفت‌ویچ (۱۳۸۳) اثر معناداری را مشاهده نکرد. به رغم این یافته‌ها، مولر و استراتمن (Mueller and Stratmann 2003) به شواهدی از اثر مثبت دموکراسی بر نابرابری در کشورهای آمریکای لاتین دست یافتند.

مطالعات دیگری نیز در ارتباط با همین مقوله بدون پرداختن به بحث نابرابری به طور مستقیم انجام گرفته‌اند. راس (Ross 2006) در پی آن بود که دریابد آیا فقرا از دموکراسی سود می‌برند یا متضرر می‌شوند. هدف او در این راستا، آزمون اثر نوع رژیم سیاسی بر مرگ و میر نوزادان و کودکان (به عنوان معیار رفاه فقرا) بود و بدین منظور از داده‌های ۱۶۸ کشور استفاده نمود. نتایج راس نشان داد که دموکراسی اثر کوچکی بر مرگ و میر نوزادان و کودکان دارد یا اصلاً اثری ندارد. به عبارت دیگر، دموکراسی‌ها در مقایسه با غیر دموکراسی‌ها منابع مالی بیشتری را در آموزش و سلامت مردم خرج می‌کنند اما این منافع به گروه‌های متوسط و بالایی درآمد تعلق می‌گیرد. فلد و همکاران (Feld et al. 2010) اثر دموکراسی مستقیم بر میزان بازتوزیع با تأکید بر مخارج رفاهی و غیر رفاهی در ۲۶ کانتون^۱ سوئیس، موضوع تحقیق خود قرار دادند. آنها دریافتند که دموکراسی مستقیم اثر منفی بر مخارج رفاهی و غیر رفاهی دارد. یعنی با گسترش دموکراسی، میزان بازتوزیع در جامعه رو به نزول می‌گذارد.

در حالی که تعداد قابل توجهی از مطالعات در کشورهای مختلف انجام یافته‌اند، کمبود محرز در این زمینه در ایران مشاهده می‌شود.

با این وجود مهربانی (۱۳۸۵) بر اساس نمونه‌ای محدود و به کار گرفتن الگویی ساده به اثر بی-معنی آماری دموکراسی بر نابرابری دست یافت.

با این وصف، در مطالعه پیش رو، یک بررسی کامل‌تر از موضوع ارائه می‌شود تا بتوان به قضاوت بهتری از وجود رابطه میان دموکراسی و نابرابری درآمدها در ایران دست یافت. برای تحقق این امر از روش تحلیل رگرسیونی استفاده می‌شود. در این راه، ضریب جینی به عنوان پرکاربردترین و قابل دسترس‌ترین معیار نابرابری برگزیده شده و در جایگاه متغیر وابسته قرار داده می‌شود. هر چند این شاخص نابرابری دارای ضعف‌هایی است اما کاربرد آن در مطالعات مختلف به خوبی توانسته است تغییرات نابرابری را حتی در ایران توضیح دهد. با این وجود در ایران شاخص دیگری برای سنجش نابرابری مخصوصاً به صورت سری زمانی موجود نیست به گونه‌ای که فاقد ضعف‌های ضریب جینی نیز باشد. از این رو در این مطالعه، گریزی از به کارگیری این شاخص در جایگاه متغیر وابسته نیست.

به منظور حصول صحیح‌ترین و قابل‌اتکاترین نتایج، مجموعه‌ای از متغیرهای توضیحی که بر نابرابری مؤثرند علاوه بر معیار دموکراسی به کار گرفته می‌شوند. متغیرهای توضیحی عبارت‌اند از: نرخ رشد تولید ناخالص داخلی، نرخ تورم، نرخ بیکاری، نسبت درآمد مالیاتی به درآمد ملی که از آن به نرخ مؤثر مالیاتی تعبیر می‌شود و درآمد نفتی دولت. این متغیرها در مطالعات مختلف در زمینه نابرابری مورد توجه قرار گرفته‌اند و به همین دلیل در این مطالعه، تمام آنها در الگوهای رگرسیونی لحاظ می‌شوند. داده‌های این متغیرها اغلب از بانک اطلاعات سری‌های زمانی بانک مرکزی و بخشی از آن نیز از بانک جهانی به دست آمده‌اند.

علاوه بر متغیرهای توضیحی معرفی شده، شاخصی برای دموکراسی نیز در نظر گرفته می‌شود تا آثار این عامل را ثبت کند. برای این کار، دو شاخص مورد استفاده قرار می‌گیرند. یکی شاخص دموکراسی نهادینه شده^۱ و دیگری شاخص پالتی^۲ که بر اساس پروژه پالتی محاسبه می‌شوند. شاخص دموکراسی نهادینه شده طیفی از نمرات بین صفر تا ۱۰ را در بر می‌گیرد. هر چه دموکراسی در یک کشور نهادینه شده‌تر باشد، امتیازی که به آن کشور تعلق می‌گیرد نیز بالاتر خواهد بود. به عبارت دیگر، امتیاز صفر به معنای فقدان کامل دموکراسی و امتیاز ۱۰ به معنای بالاترین سطح دموکراسی است. شاخص پالتی از کسر کردن درجه مربوط به اتوکراسی از امتیاز دموکراسی به دست می‌آید. دلیل استفاده از این شاخص، لحاظ نمودن وضعیت استبدادی در یک کشور است تا از این طریق، خالص وضعیت دموکراتیک بودن جامعه در اختیار باشد. امتیاز شاخص اتوکراسی نیز مانند دموکراسی از صفر تا ۱۰ است. بنابراین شاخص پالتی از ۱۰ تا ۱۰+ تغییر می‌کند.

با استفاده از متغیرهای معرفی شده، رگرسیون‌ها در حالت‌های مختلف برازش می‌شوند به این صورت که ابتدا متغیر دموکراسی به تنهایی به عنوان متغیر توضیحی وارد الگو می‌شود و سپس سایر متغیرها لحاظ می‌گردند. دوره زمانی در نظر گرفته شده، سال‌های ۱۳۸۷-۱۳۴۸ را پوشش می‌دهد و جداول ۱ و ۲ نتایج برآوردها را ارائه می‌کنند. رگرسیون‌ها به روش خود توضیح برداری با وقفه توزیعی^۳ تخمین زده می‌شوند و در آنها تعداد وقفه بر اساس معیار شوارز-بیزین^۴ تعیین شده است.

در جدول ۱ مشاهده می‌شود که شاخص دموکراسی در هر سه رگرسیون از لحاظ آماری اثر معناداری را نشان نمی‌دهد اما این شاخص با یک سال وقفه دارای اثر مثبت بوده و با دو سال وقفه اثر منفی را نشان می‌دهد در حالی که ضرایب مربوط از لحاظ آماری معنادارند؛ که نتیجه می‌شود: ۱. دموکراسی برای اثرگذاری بر نابرابری درآمدها، نیاز به زمان دارد. ۲. دموکراسی پس از یک مقطع

1. Institutionalized democracy
2. Polity
3. Auto-Regressive Distributed Lag (ARDL)
4. Schwarz-Bayesian Criterion

زمانی، به افزایش نابرابری منجر می‌شود. ۳. نابرابری‌ها پس از افزایش، تحت تأثیر دموکراسی شروع به کاهش می‌کند. یعنی ابتدا شرایطی به وجود می‌آید که طبقات پردرآمد بیشتر منتفع می‌شوند اما تداوم دموکراسی گرایش به آن دارد که طبقات پایینی جامعه را در مقایسه با اغنیاء از عایدات اقتصادی بیشتری بهره‌مند سازد. نتایج تقریباً مشابهی در مورد شاخص پالتی مشاهده می‌شود.

جدول ۱. برآورد اثر دموکراسی نهادینه شده بر نابرابری درآمدها به روش خود توضیح

برداری با وقفه توزیعی (ARDL) (متغیر وابسته: ضریب جینی)

رگرسیون‌ها			متغیرهای مستقل
۳	۲	۱	
۰/۵۱ (۰/۰۰۰)	۰/۱۹ (۰/۰۰۲)	۰/۱۵ (۰/۰۱۲)	جزء ثابت
-۰/۰۰۳ (۰/۰۰۰)	-۰/۰۰۰۹ (۰/۰۱۳)	-۰/۰۰۰۷ (۰/۰۵۱)	روند زمانی
۰/۲۴ (۰/۰۷۴)	۰/۵۵ (۰/۰۰۰)	۰/۶۶ (۰/۰۰۰)	ضریب جینی با وقفه یک
-۰/۲۵ (۰/۰۷)			ضریب جینی با وقفه دو
۰/۰۰۰۰۱ (۰/۹)	-۰/۰۰۰۰۸ (۰/۴)	-۰/۰۰۰۰۵ (۰/۶)	شاخص دموکراسی
۰/۰۰۰۰۲ (۰/۰۵۹)		۰/۰۰۰۰۴ (۰/۰۲۱)	شاخص دموکراسی با وقفه یک
-۰/۰۰۰۰۲ (۰/۰۲۹)		-۰/۰۰۰۰۴ (۰/۰۰۸)	شاخص دموکراسی با وقفه دو
۰/۰۰۰۰۸ (۰/۰۷۱)	۰/۰۰۱ (۰/۰۰۵)		نرخ رشد تولید ناخالص داخلی
۰/۰۰۰۰۲ (۰/۴)	۰/۰۰۰۱۴ (۰/۶)		نرخ تورم
-۰/۲۱ (۰/۰۸۶)			نرخ بیکاری
۰/۳۹ (۰/۰۶۹)			نرخ بیکاری با وقفه یک
-۰/۴۶ (۰/۰۰۳)			نرخ بیکاری با وقفه دو
۰/۰۷ (۰/۶)			نسبت درآمد مالیاتی به درآمد ملی
۰/۰۳ (۰/۸)			نسبت مالیات به درآمد ملی با وقفه یک
۰/۲۷ (۰/۱۵)			نسبت مالیات به درآمد ملی با وقفه دو
6×10^{-7} (۰/۰۳۹)			درآمد نفت
-8×10^{-7} (۰/۰۰۸)			درآمد نفت با وقفه یک
۰/۹۰۴	۰/۷۶۴	۰/۷۵۸	معیار \bar{R}^2
۰/۰۳۹ (۰/۸۴)	۰/۰۰۶ (۰/۹)	۳/۸ (۰/۰۵۱)	آماره LM

نکته: اعداد داخل پرانتز در سمت راست ضرایب حداقل سطح معنی‌داری (p-value) هستند.

جدول ۲. برآورد اثر شاخص پالتی بر نابرابری درآمدها به روش خود توضیح برداری با وقفه توزیعی (ARDL) (متغیر وابسته: ضریب جینی)

رگرسیون‌ها			متغیرهای مستقل
۳	۲	۱	
۰/۵ (۰/۰۰۰)	۰/۲۱ (۰/۰۱۴)	۰/۱۶ (۰/۰۶۲)	جزء ثابت
-۰/۰۰۵ (۰/۰۰۰)	-۰/۰۰۱ (۰/۰۹۱)	-۰/۰۰۰۸ (۰/۲۴)	روند زمانی
	۰/۵۳ (۰/۰۰۳)	۰/۶۵ (۰/۰۰۱)	ضریب جینی با وقفه یک
			ضریب جینی با وقفه دو
۲۶×10^{-6} (۰/۸۶)	-۰/۰۰۰۰۶ (۰/۶۷)	-۰/۰۰۰۰۶ (۰/۷)	شاخص پالتی
۰/۰۰۰۲۹ (۰/۰۴۸)		۰/۰۰۰۴ (۰/۰۳۹)	شاخص پالتی با وقفه یک
-۲۱×10^{-5} (۰/۱۰۱)		-۰/۰۰۰۴ (۰/۰۱۶)	شاخص پالتی با وقفه دو
۰/۰۰۱ (۰/۰۱۶)	۰/۰۰۱ (۰/۰۱۶)		نرخ رشد تولید ناخالص داخلی
۰/۰۰۰۶ (۰/۰۸۲)	۰/۰۰۰۲ (۰/۵)		نرخ تورم
-۰/۱۹ (۰/۱۱۸)			نرخ بیکاری
۰/۳۳ (۰/۰۸۳)			نرخ بیکاری با وقفه یک
-۰/۲۹ (۰/۰۲۷)			نرخ بیکاری با وقفه دو
۰/۲۵ (۰/۰۳۴)			نسبت درآمد مالیاتی به درآمد ملی
۴۳×10^{-8} (۰/۰۵۵)			درآمد نفت
۰/۹۱۱	۰/۷۴۱	۰/۷۴۶	معیار \bar{R}^2
۰/۰۶۴ (۰/۷۹)	۳×10^{-6} (۰/۹)	۳/۵ (۰/۰۵۹)	آماره LM

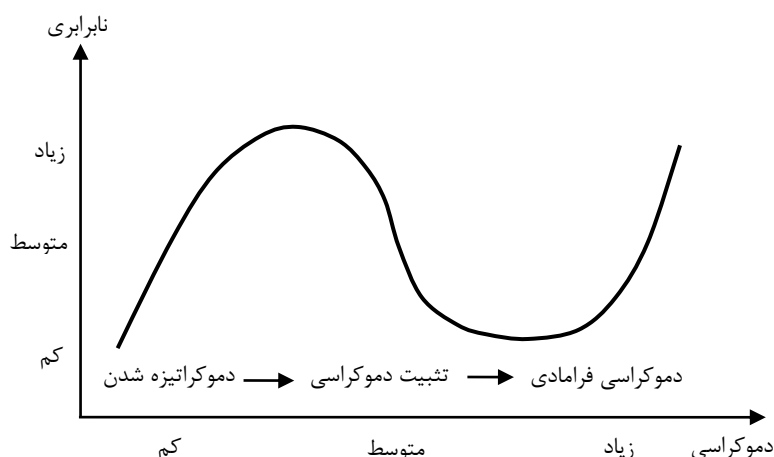
نکته: اعداد داخل پرانتز در سمت راست ضرایب حداقل سطح معنی داری (p-value) هستند.

این شواهد در مورد ایران تا حدودی بی شباهت به تحلیل لکسو (Laakso 2006) نیست. لکسو سیر تحولات نابرابری در مقابل دموکراسی را به صورت شکل ۴ نمایش می‌دهد. طبق شکل ۴ در سطوح پایین دموکراسی، نابرابری نیز کم است اما به تدریج با گسترش دموکراسی نابرابری نیز رو به تزاید می‌گردد. با تشبیت دموکراسی و پاسخ‌گوتر شدن دولت در برابر مردم، از سطح نابرابری کاسته می‌شود ولی پس از آن، در دموکراسی فرامادی^۱ باز هم نابرابری افزایش می‌یابد زیرا با توجه به اینکه ارزش‌های فرامادی عبارت‌اند از: محیط زیست، حقوق بشر و عدالت اجتماعی جهانی که در مقابل ارزش‌های مادی یعنی بازتوزیع قرار دارند و از این رو، در سطوح بالاتر دموکراسی دیگر ارزش‌های برابری کمتر مورد توجه واقع می‌شوند و جای خود را به ارزش‌های فرامادی می‌دهند. شاید بتوان گفت که شواهد مربوط به ایران با دو مرحله اول نشان داده شده در شکل ۴ تا حدودی تطابق دارد و در واقع، این

1. Postmaterial

نمایش از سیر تحولات نابرابری، تفسیری است برای شواهد به دست آمده برای ایران.

شکل ۴. سیر تحولات نابرابری و دموکراسی (Laakso, 2006)



نتایج به دست آمده از سایر متغیرها چنین حکایت می‌کند که افزایش رشد اقتصادی و تورم به افزایش نابرابری در جامعه ایران منجر می‌شوند. نسبت درآمد مالیاتی به درآمد ملی و درآمد نفت نیز شبیه همین آثار را بر جای می‌گذارند؛ بخصوص در اثرگذاری بر شاخص پالتی. ضرایب مربوط به نرخ بیکاری نیز مانند دموکراسی، آثار متغیری را در طول زمان از خود بروز می‌دهد. در مجموع بر مبنای شواهد حاصل شده می‌توان چنین اذعان نمود که فرضیه معرفی شده در مقدمه تحقیق ردّ نمی‌شود و لذا می‌توان دموکراسی را نیز به عنوان یک ساختار سیاسی در کنار سایر عوامل تعیین‌کننده سطح نابرابری جای داد. این رابطه نه تنها از سوی دموکراسی به نابرابری بلکه در جهت مخالف نیز محل بحث است که می‌تواند زمینه‌ای برای مطالعات آینده بخصوص در ایران باشد. در این ارتباط می‌توان به مطالعه آربیت (Arbeit 2010) اشاره نمود که دریافت نابرابری اثر U شکل بر احتمال دموکراسی بودن رژیم دارد.

۷- نتیجه‌گیری

یک استدلال در زمینه پیامدهای دموکراتیزه شدن جامعه آن است که دموکراسی چنین ایجاب می‌کند تا عموم مردم در تصمیم‌گیری‌های مختلف امور اجتماع مشارکت داشته باشند و حکومت در

دست مردم قرار گیرد ولی در جوامعی که حکومت‌های استبدادی بر آنها سیطره دارند و مردم در جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی جایگاهی ندارند، قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری در اختیار کسانی است که از قدرت اقتصادی برخوردارند و لذا اوضاع اقتصادی جامعه را به سویی هدایت می‌کنند که صرفاً منافع خودشان تأمین گردد. به همین دلیل نابرابری موجود در توزیع درآمد و ثروت به سود فقرا تغییر نمی‌یابد. اما اگر در چنین جوامعی حق اظهار رأی و نظر به طبقات کم درآمدتر تسری یابد و تصمیم‌سازی اقتصادی از سلطه عده قلیل اشراف و ثروتمندان خارج شود، در این صورت رأی دهنده میانه کم درآمدتر شده و آن نرخ مالیاتی که میزان توزیع مجدد را تعیین می‌کند و از یک فرایند رأی‌گیری به دست می‌آید، افزایش می‌یابد که نتیجه آن افزایش توزیع مجدد بوده و بهبود وضع معیشتی فقرا و نیازمندان را در پی خواهد داشت. در مقابل این استدلال، دیدگاه مخالفی وجود دارد که نافی اثر منفی دموکراسی بر ساختار نابرابری است و حتی سخن از عدم وجود هرگونه اثر معنادار در این رابطه می‌شود.

به نظر می‌رسد بنا بر اهمیت موضوع، می‌باید این ادعاها را به بوته آزمون گذارد تا بتوان در جایگاه مناسبی برای قضاوت در خصوص اثر دموکراسی بر نابرابری دست یافت. بر اساس شواهد حاصل آمده برای ایران، ملاحظه شد که دموکراسی به عنوان یک نهاد سیاسی هر چند عاملی مؤثر بر سطح نابرابری است اما ویژگی نهاد بودن آن، مانع از این می‌شود که پیامد فوری در این زمینه داشته باشد.

منابع و مأخذ

- ارسطو (۱۳۴۹) سیاست؛ ترجمه حمید عنایت؛ شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
 آقا بخشی، علی (۱۳۷۹) فرهنگ علوم سیاسی؛ نشر چاپار.
 انصاری سامانی، حبیب؛ ابونوری، اسمعیل؛ کشاورز، هادی و ابراهیم زارع (۱۳۹۰) تصمیمات توزیعی و ترجیحات اجتماعی: استخراج منحنی لورنز پیشنهادی: (مطالعه موردی: دانشجویان دانشگاه مازندران)؛ اقتصاد تطبیقی، سال دوم، شماره اول: ۵۱-۲۱.
 بانک اطلاعات سری‌های زمانی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: www.cbi.ir
 بوبیو، نوربرتو (۱۳۷۶) لیبرالیسم و دموکراسی؛ ترجمه بابک گلستان، نشر چشمه.
 بیات، عبدالرسول (۱۳۸۱) فرهنگ واژه‌ها؛ مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
 دادگر، یداله (۱۳۹۰الف) پیش درآمدی بر ملاحظات میان رشته‌ای اقتصاد؛ اقتصاد تطبیقی، سال دوم، شماره‌ی اول: ۸۷-۱۱۴.
 دادگر، یداله (۱۳۹۰ب)، ظرفیت نظریه‌ی اقتصاد سیاسی قانون اساسی جهت انضباط بخشی مدیریت بخش عمومی؛ اقتصاد تطبیقی، سال دوم، شماره دوم: ۱۳۳-۱۰۹.
 عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسن (۱۳۹۰) ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی؛ ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعیم؛ انتشارات کویر.
 علی بابایی، غلام رضا (۱۳۸۲) فرهنگ سیاسی؛ نشر آشیان.
 کوهن، کارل (۱۳۷۳) دموکراسی؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
 لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۳) دموکراسی و توسعه؛ ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز؛ انتشارات طرح نو.
 لیارد، پی. آر. جی. و ا.ا. والترز (۱۳۷۷) تئوری اقتصاد خرد؛ ترجمه عباس شاکری؛ نشر نی.
 مهربانی، وحید (۱۳۸۵) بررسی عوامل غیر اقتصادی مؤثر بر نابرابری درآمدی: با تأکید بر انفاق و دموکراسی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.
 مهربانی، وحید (۱۳۸۶الف) نابرابری درآمد و ثروت؛ بررسی مقایسه‌ای دموکراسی با لیبرالیسم و خودکامگی؛ فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۰: ۱۰۶-۱۰۲۳.
 مهربانی، وحید (۱۳۸۶ب) تحلیل اثر دموکراتیزه شدن یک نظام خودکامه بر توزیع مجدد درآمد؛ فصلنامه اقتصاد سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۵: ۶۶-۵۴.
 میل، جان استوارت (۱۳۶۹) تأملاتی در حکومت انتخابی؛ ترجمه علی رامین؛ نشر نی.
 Arbeit, Freie Wissenschaftliche (2010) Long-run Relationship between Inequality and Democracy; Eberhard Karls Universität.
 Brady, D. and Leicht, K.T. (2003) Right Parties, Political Institutions, and Income Inequality in Affluent Western Democracies; Semi-annual Meetings in New York.

- Feld, Lars P.; Fischer, Justina A.V. and Gebhard Kirchgassner (2010) The Effect of Direct Democracy on Income Redistribution: Evidence for Switzerland; *Economic Inquiry*, Vol. 48, No. 4, pp. 817-840.
- Gradstein, M.; Milanovic, B. and Ying, Y. (2001) Democracy and Income Inequality: an Empirical Analysis; The World Bank: policy research working paper series with number 2561.
- Hewitt, Christopher (1977) The Effect of Political Democracy and Social Democracy on Equality in Industrial Societies: A Cross-National Comparison; *American Sociological Review*, Vol. 42, pp. 450-464.
- Justman, M., and Gradstein, M. (1999) The Industrial Revolution, Political Transition and the Decline in Inequality in 19th Century Britain; *Explorations in Economic History*, Vol. 36, pp.109-127.
- Laakso, Liisa (2006) Democracy and Poverty Eradication; University of Jyväskylä.
- Lindert, P.H. (1994) The Rise of Social Spending: 1880-1930, *Explorations in Economic History*, Vol. 31, Issue 1, pp.1-37.
- Mueller, Dennis C. and Thomas Stratmann (2003) The Economic Effects of Democratic Participation, *Journal of Public Economics*, Vol. 87, pp. 2129-2155.
- Reuveny, Rafael and Quan Li (2003) Economic Openness, Democracy and Income Inequality: An Empirical Analysis; *Comparative Political Studies*, Vol. 36, No. 5, pp. 575-601.
- Romer, T. and Rosenthal, H. (1979) The Elusive Median Voter; *Journal of Public Economics*, Vol. 12, pp.143-170.
- Ross, Michael (2006) Is Democracy Good for the Poor?; *American Journal of Political Science*, Vol. 50, No. 4, pp. 860-874.
- Sylwester, Kevin (2002) Democracy and Changes in Income Inequality; *International Journal of Business and Economics*, Vol. 1, No. 2, pp. 167-178.
- The Columbia Electronic Encyclopedia, 6th Edition, Copyright © 2004, Columbia University Press.
- World Development Indicators (2008) The World Bank.